

چشیدم، تلخ بود

(قسمت اول)

امیر فیض - حقوقدان

انسان هر گاه بانوشته ای روبرو میشود اگر نویسنده رانشناسد و از سابقه اعتقادی و علمی و فرهنگی او آگاه نباشد، درست همانند خوراکی که برای بار اول است که مهبای اوست آنر میچشد و مزمره میکند و اگر به مذاق او خوش آمد و موافق طبعش بود آنرا با ولع و یا میل میخورد، برخورد با نوشته ها هم همین وضع را دارد. یکی از بزرگان در این باره میگوید؛ «برخی از نوشته ها را باید قاپید و برخی را چشید و اگر تلخ و ناکام بود چه بسا لازم شود که تلخی آن بصورت نقدی ارائه شود که این نوع خود خدمتی برای اهل تحقیق و صفای استواری حقیقت است.

بمناسبت سوابقی که از فعالیت های فرهنگی آقای هومر آبرامیان در گذشته داشتم چندان گرایش نسبت به نوشته های ایشان احساس نمیکنم زیرا با همه احترامی که برای فعالیت های فرهنگی قائلم در شرائط فعلی، فعالیت سیاسی را مقدم بر فعالیت های فرهنگی میدانم.

اما انتشارات اخیر ایشان در ایمیل یا گفتارشان در کانال های آنچنای نشان داد که برخلاف گذشته ایشان در زمینه بحث های سیاسی و حقوق سیاسی هم خودشان را صاحب نظر دانسته و در برج قضاوت عام هم تشریف دارند.

نوشته ایشان برای اولین بار بنده را مفتخر به رویت ساخت و با الطبع در مرحله چشیدن قراگرفت که متأسفانه آنرا تلخ و نامناسب یافتیم.

برسم عادت سنگر، همان سنگری که آقای آبرامیان در گذشته آنرا رونق و رواج میداد و اینجانب را هم به لقب کدبان مفتخر میساختند لازم شد که اول بی احتیاطی های مفرضی که در نوشته شان خودنماست و وظیفه دوست تذکرتوام با استدلال است مطرح شود و دوم که بسیار قابل اهمیت است و در ارتباط با حقوق اساسی، تعدی شناخته میشود به نقد و فحص کشیده شود.

اول بی احتیاطی ها

- یکم قضاوت در مورد یک نسل

قضاوت درباره یک نسل از مردم کشور آنهم با قاطعیتی که مورد استنساخ و حکم آقای آبرامیان قرار گرفته یک بی احتیاطی مفرض است که یک متفکر ابتدائی و یا بامختصر آشنائی به مسائل اجتماعی در تشخیص آن بامشکلی روبرو نیست.

توجه اتهاماتی مانند آتش زدن ایران و یا یاری رساندن به دشمن به یک نسل که در گفتار های اخیر آقای آبرامیان آمده اتهام بسیار سنگینی است که بهیچوجه قابل قبول نیست که متوجه یک نسل بشود. نسل، که نه آغاز آن معلوم است و نه پایان آن و لذا فاقد علامت مشخصه است نمیتواند متهم شناخته شود (رای دیوان عالی کشور که اهانت و اتهام به ملت را اتهام و توهین نمیداند، زیرا ملت فاقد ارکان مشخصه لازم برای توجه اتهام است) ولی این نظریه حقوقی، سالب دفع شر، در باور عمومی نیست.

بی احتیاطی نویسنده/گوینده در همین حد اتهام آتش زدن خانه ویاری رساندن به دشمن محدود به نسل نشده و متاسفانه درمیزد احتیاط، نسل گذشته را به نشناختن ایران و فرهنگ و بیگانگی با خود، هم متهم ساخته.

بنظر میرسد تنها کسی میتواند وبه خود جرات میدهد که یک نسل از ملتی را اینچنین مورد اتهام قرار دهد که معنای نسل را نداند و یا به **بیماری صعب خود بزرگ بینی و غلو در غرور** رفتار شده باشد.

انسان جزء بسیار ناچیزی از نسل است و ملت مجموعه ای از نسلهاست که بلا انقطاع در جریان است. نسل متحول از نسلهای قبلی و آینده است.

یکی از جامعه شناسان گفته است:

حوقتی نوزادی متولد میشود، جامعه ارث چندین هزار ساله خویش رابه وی تفویض میکند. حال، مملو از گذشته و ابستن آینده است زیرا اخلاق و روحیات یک ملت زانیده حیات گذشته و تاریخ آن ملت است. (از سنگر ۳۵۲+۳۳۲)

جزء نمیتواند نسبت به کل قضاوت کند و یا آنرا بی اعتبار سازد. فرد، قطره است و نسل دریاست. حیرت آوراست که ایشان، ملت ایران با آن فرهنگ و تاریخ و ادبیات غنی و دانشمندان و شعرا و با ارجمندی های خاصی که دارد را یک قلم به بی فرهنگی و نشناختن ایران و آتش زدن کشور و دشمن یاری زنجیر میکند.

این قبیل قضاوتها حتی در سطح چند نفرتاچه رسد به نسل، ندامت ساز و تلخ است. قضاوت نسبت به یک شخص ارکانی دارد که مهمترین آنها صلاحیت و حق قضاوت و نیز حق دفاع متهم است.

کدام قانونی به آقای آبرامیان صلاحیت قضاوت و کدام موقعیتی به نسل، امکان دفاع داده است. این یک گمراهی فاحش و غیر قابل بخشایش است که کسی در فرنگ بنشیند و نسبت به نسلی که خوش هم جزء بسیار ناچیزی از آن است این چنین قضاوتهای بیخردانه بنماید.

به پاس هروجب خاکی از این ملک چه بسیار است آن سرها که رفته



در هردستی که لاله زاری بوده است آن لاله ز خون شهسواری بوده است

(عطار)

اینها و صدها، تانید و تکرار، موید است که **نسلهای** قابل جدا کردن نیستند چنانکه ملت، یک واحد تاریخی است و قابل جدا کردن نیست.

آقای آبرامیان؛

انسان باید درسین بالا بیشتر متفکر باشد، محتاط و متعادل باشد، بر غرور و نخوت خودش مسلط باشد. شما که بچه نیستید عمری از شما گذشته است، کمی به حرفهائی که میزنید اندیشه کنید، از طایفه سنگ مفت و گنجشک مفت نباشید، به رعایت احترام دیگران خود را مقید دانید. حد خودتان را بشناسید ترکتازی کاردرستی نیست، تصور نکنید اگر کسی به اهانتهاى شما جواب نمیدهد، پس بحق گفته اید، خیر مردم به گوینده اعتبار میدهند؛ یعنی به شما اعتباری نمیدهند این یک رسم توصیه شده و مورد عمل ما ایرانیان است.

یکبار بخر ز آنچه فروشی همه سال یکبار بخوان آنچه فرمودی همه سال

سابقه نشان میدهد که این قبیل ادعاها و اظهارات نه از سر جهالت و بی اطلاعی که ناشی از **بادِ غرور و خودخواهی** است که گفته اند؛ <آتش غرور بسوزاند حریم احتیاط>

انسان های بی ظرفیت وقتی در موقعیت ترکتازی قرار میگیرند به سوء ظن هم دچار میشوند، و اتهاماتی که ایشان متوجه **نسل ایرانی و یا سلطنت طلبان** کرده است میتواند در زمینه های سوء ظن قبول افتد.

ایرج میرزا بیٹی دارد که مطلب را بهتر تشریح میکند؛

برو مرد عزیز این سوء ظن چیست جنون است اینکه داری سوء ظن نیست

احتیاط دیگر

یکی دیگر از اسباب تسکین غرور و خود بزرگ بینی تمسک به واژه ها و مطالبی است که فهم آن سبیل مردم نباشد عادت مردم اینجوری است که از گفتن؛ <نمیفهمم> احساس ننگ میکنند و برعکس قلمبه گویی و گفتن نامفهوم و نامانوس را علامت بزرگی میشناسند (جعفرخان از فرنگ آمده است)

در نوشته کوتاهی از ایشان با واژه نا آشنای <زادمان> رو برو شدم ندانستم که با چه معنایی محشور است به کتاب لغت رجوع کردم چیزی دستگیرم نشد اصلا چنین واژه ای ندیدم، فکر کردم شاید مقصود نسل باشد ولی فکرم قابل رسوب نبود، زیرا در همان نوشته دوجا از واژه نسل استفاده شده است. بهر حال نفهمیده گذشتم، یادم آمد در رابطه با موضوع چند وقت قبل از نقل قولی آورده بودم که **<واژه سازی نوعی علامت فخر است>** زیرا وقتی کسی معنای واژه ای را ندانست معمولا آنرا به حساب علم و بصیرت طرف و نادانی خودش میگذارد.

حکیم مولوی در رابطه با سخن گفتن های ناشی از غرور و نخوت بیٹی دارد که چنین است؛

بوی کبر و بوی حرص و بوی آز در سخن گفتن بیاید چون پیاز

سخنگو باید بادل و واژه های آشنای مردم صحبت کند، اگر هدفش بامردم بودن است.

حکایت برسبیل مستمع گوی اگرخواهی که دارد باتو میلی

(سعدی)

یعنی اگر برای مردم سخن می‌گویی باید برسبیل فهم و زبان و دل آنها باشد، تا آنرا بگیرند و بتو میل و توجه پیدا کنند.

پرشان قا آنی دستورالعملی دارد که می‌گوید؛

چنان باید سخن گوید سخنگو که باشد سهل و آسان درسامع

نه درگفتش بود تفصیل عایق نه درقولش بود اجمال مانع

بهرحال آنچنان باید سخن گفت که باشد مقتضای حال سامع

لازم شد به یکی از برنامه های ایشان که درباره بانو بود گوش کنم، به ایرانم سوگند که از درک سریع صحبت ایشان عاجز ماندم بیاد داریوش همایون افتادم که او هم همین مشکل را داشت زیرا سخن یا درجهت بافت فکری مردم است و یا برای طرف توجه و تحسین و خودنمایی است.

بی احتیاطی دیگر

• سلطنت طلبان پوسیده مغز

انسان وقتی به جریان غرور و نخوت مبتلا شد، دیگر نه برای خودش قابل کنترل است و نه برای دیگران مثل یک توده بهمین که براه افتاد دیگر نمیداند که در کجا و کدام مانی متوقفش میکند.

آقای آبرامیان بعد از آنکه حساب نسل را رسید و آنان را به نادانی و نفهمی فرهنگ متهم و زنجیر سوزاندن کشور و دشمن یاری را به گردن آنها انداخت، اوج نخوت و غرور و خودپرستی، ایشان را به سراغ سلطنت طلبان برد و به این نقطه اوج تشخیص رسانید که سلطنت طلبان پوسیده مغز هستند.

گرچه نسلی که به قضاوت آقای آبرامیان آنجوری است، دیگر تقسیم کردن آن نسل به مغزهای پوسیده و غیر پوسیده عمل لغوی است چرا که نسلی که بعقیده ایشان وطن سوز و دشمن یار و بی التفات به فرهنگ ایران باشد نسل شناخته نمیشود که فرض سلطنت طلب بودن و یانبودن آنها مطرح شود. سلطنت طلب بودن، ناشی از عقیده است و عقیده فرع بر فراغت از حجب و رذالت و وجود سلامت عقل و فکراست وقتی نسلی (به عقیده ایشان) فاقد این ارکان انسانیت است تقسیم آنها به سلطنت طلب و یا جمهوریخواه و یا آئین شهریاری کار عبثی است.

آیا ایشان در مقام و موقعیتی قرار دارد که بداشتن تخصص، مغز انسانها را معاینه کرده باشد، که با چنین برداشتی مواجه شده است؟ البته که خیر، ولی موضوع میتواند مصداق کافر همه رابه کیش خود پندارد باشد و یا ترشحات کبر و خودپسندی ک قاعده پذیر نیست.

آقای آبرامیان انتظاری از سلطنت طلبان مغزپوسیده در همین نوشته شان دارند که واقعا عجیب است و آن این است:

> اگر سلطنت طلبان بیگانه با فرهنگ ایران صدای این سرباز را درگلو خفه نکنند نشان خواهم داد که یا باید با زادمان جوان هم صدا شوند و یا از سر راه آنها کنار بروند <

انسانی که مغزش پوسیده است، نیروئی نیست که بتواند صدای کسی را درگلو خفه کند، وانگهی کی و کجا سلطنت طلبان مانع اجرای برنامه های تلویزیونی ایشان شده است، که آنرا به خفه کردن صدایشان تعبیر کرده اند؟ انتظار دارند وقتی نسل مردم را نادان و نفهم و دشمن وطن معرفی میکنند و میلیونها سلطنت طلب راهم پوسیده مغز می نامد ایرانیان در این حد غیرت و حمیت نداشته باشند که اعتراض کنند و ایشان هم در نهایت بی انصافی و پیچیده در باد غرور آنرا به حساب خفه کردن صدایشان گذاشته اند؟

در مقام اتهام، مهر خاموشی بر لب زدن تیغ رازیر سپر در جنگ پنهان کردن است

اوحدی ایستادگی در مقابل اتهامات، دروغزنی ها و بد اندیشان، قاطعیت بیشتری را توصیه کرده است

فاش کن حیلت بد اندیشان تانگویند غافلی زایشان

باد رهبری

مسیر خود خواهی و غرور غالبا تبدیل به باد رهبری میشود که در مخیله آدم گرفتار نخوت و غرور، رسوخ میکند، شواهد نشان میدهد که آن قبیل اشخاص چون از ظرفیت خود آگاهند و از گرایشهای ملت هم به مقام رهبری بی اطلاع نیستند، غالبا با ژشت و حرکات و آهنگ خاص به صدای خود حرص رهبری خود را به مردم میفهمانند و این مسیر در وجنات و کلمات و حرکات آقای هومر آبرامیان قابل تشخیص است.

چو شه بازماند زیروای ملک بود هر سری راتمنای ملک

قبله جان را چوپنهان کرده اند هر کسی راجانبی گم کرده است

(مولوی)

این حالت که تقریبا یک حالت آشناست، وقتی با موانع اعتقادی و بنیادی روبرو نشد ایجاد زحمت میکند و آقای آبرامیان ۲۰ سال قبل را به آبرامیان امروزی تبدیل میسازد. این حالت خاص آقای آبرامیان نیست، بلکه هوس رهبری در خلاء رهبری قانونی و سنتی یک امری است که اول بار به سراغ آدمهای بی شخصیت و نادان به

فرهنگ و منش رهبری ملت ایران میآید و اینجاست که فرق بین مرد و نامرد در رابطه با فرهنگ سیاسی مردم قابل تشخیص میگردد.

پایان قسمت اول

قسمت آخر این تحریر متوجه مسائلی در مورد ادعای زیرپا گذاشتن قانون اساسی و آئین شہریاری ونفی سلطنت خواهد بود.